

۱۴۳ - اوضاع و دلائل نظر باهل فرقان و غیرهم

و در لوح خطاب بناصر الدین شاه قوله الابلیغ یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک ائی عبد آمنت بالله و آیاته و فدیت بنفسی فی سبیلہ و یشہد بذلك ما انا فیہ من البلیا التي ما حملها احد من العباد و كان ربّی العلیم علی ما اقول شهیداً اما دعوت الناس الّا الی الله ربّک و ربّ العالمین و ورد علی فی حبه ما لا رات عین الابداع شہبه بصدقنی فی ذلك عباد ما منعتم سبحات البشر عن التوجه الی المنظر الاکبر و من عنده علم کلشیئی فی لوح حفیظ کلما امطر سحاب القضاء سهام البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء اقبلت الیها و یشہد بذلك کل منصف خیرکم من لیال فیما استراحت الوحوش کنائسها و الطیور فی اوکارها و کان الغلام فی السلاسل و الاغلال و لم یجد لنفسه ناصراً و لا معیناً اذکر فضل الله علیک اذ کنت فی السجن مع انفس معدودات (در سجن طهران بسال ۱۲۶۸ ه. ق.) و اخرجک منه و نصرک بجنود الغیب و الشهادة الی ان ارسلک السلطان الی العراق بعد اذ کشفنا له انک ما کنت من المفسدین (در تحقیقات برای موجبین رمی شاه مکشوف شد که آن حضرت دخالت نداشتند) ... قل اِنَّه اوقد سراج البیان و یمده بدهن المعانی و التبیان تعالی ربک الرحمن من ان یقوم مع امره خلق الاکوان انه یشهر ما یشاء بسلطانه و یحفظه بقبیل من الملائکة المقربین هو القاهر فوق خلقه و الغالب علی بریته انه هو العلیم الحکیم یا سلطان ائی کنت کا حد من العباد و راقداً علی المهاد مرّت علی نساءم السبخان و علمتی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنداء بین الارض و السماء بذلك ورد علی ما ذرفت به عیون العارفین ما قرأت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسأل المدينة الّتی کنت فیها لتوقن بأنی لست من الکاذبین هذه ورقة حرکتها اریح مشیة ربک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب اریح عاصفات لا و مالک الاسماء و الصفات بل تحرکها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقاء القدم قد جاء امره المبرم و انطقنی بذکره بین العالمین انی لم اکن الّا کالمیت تلقاء امره قلبتی ید ارادة ربک الرحمن الرحیم هل یقدر احد ان یتکلم من تلقاء نفسه بما یعترض به علیه العباد من کلّ و ضیيع و شریف لا و الذی علم القلم اسرار القدم الّا من کان مویداً من لدن مقتدر قدیر ... من الناس من قال أنّ الغلام ما اراد الّا ابقاء اسمه و منهم من قال اِنَّه اراد الدنیا لنفسه بعد ائی ما وجدت فی ایامی مقر امن علی قدر اضع رجلی علیه کنت فی کلّ الاحیان فی غمرات البلیا التي ما اطلع علیها احد الا الله انه قد کان بما اقول علیاکم من ایام اضطربت فیها حبّتی لضّری و کم من لیال ارتفع فیها نحیب البکاء من اهلی خوفاً لنفسی و لا ینکر ذلك الا من کان عن الصدق محروماً و الذی لا یری لنفسه الحیوة فی اقل من آن هل یرید الدنیا فیا عجیباً من الذین یتکلمون باهوائهم و هاموا فی بریة النفس و الهوی سوف یسألون عما قالوا یومئذ لا یجدون لا نفسهم حمیماً و لا نصیراً و منهم من قال انه کفر بالله بعد اذ شهدت جوارحی بانه لا اله الا هو و الذین بعنهم بالحق و ارسلهم بالهدی اولئک مظاهر اسمائه الحسنی و مطالع صفاته العلیاء ... ذات شاهانه شاهد و گواه اند که در هر بلد که معدودی ازین طائفه بوده اند نظر بتعدی بعضی از حکام نار حرب و جدال مشتعل میشد و لکن این فانی بعد از ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند و شهادات میدهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده معذلک احدی از حدّ خود تجاوز ننموده و بنفسی معترض نشده ... این بسی واضح است که صواب یا خطاء علی رغم القوم اینطائفه امری که بآن معروف اند آنرا حق دانسته و اخذ کرده اند لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله گذشته

اند و همین گذشتن از جان در سبیل محبتِ رحمن گواهی است صادق و شاهدهی است ناطق علی ماهم یدعون آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنون اند این بسی بعید است چه که منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سر مست شده بمشهد فدا در ره دوست بجان و دل شتافته اند اگر این نفوس که لله از ما سوی گذشته اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب شوند بکدام حجت و برهان صدق قول دیگران علی ماهم علیه در محضر سلطان ثابت میشود مرحوم حاجی سید محمد اعلی الله مقامه و غمسه فی لجة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از اعلم علمای عصر بودند و اتقی و ازهد اهل زمان خود و جلالت قدرشان بمرتبه بود که السن بریه گل بذکر و ثنائش ناطق و بزهد و ورعش موقن در غزای با روس با آنکه خود فتوای جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت دین با علم مبین توجه نمودند معدلک ببطش یسیر از خیر کثیر گذشتند و مراجعت فرمودند یا لیت کشف الغطاء و ظهر ما ستر عن الابصار و این طایفه بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک بیدیاری افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار از امهات که از بیم و خوف جرئت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسی از عباد مع در عثی با کمال غنا و ثروت بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شده اند ما من ارض الا وقد صبغت من دمائم و مامن هواء الا و قد ارتفعت الیه زفراتهم و درین سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضایا و بلایا نار حَب الهی در قلوبشان بنوعی مشتعل که اگر گل را قطعه قطعه نمایند از حَب محبوب عالمیان نگذرنند بلکه بجان مشتاق و آمل اند آنچه را در سبیل الهی وارد شود ای سلطان نسما ترحمت رحمن این عباد را تقلیب نموده و بشطر احدیه کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد و لکن بعضی از علمای ظاهره قلب انور ملیک زمان را نسبت بمحرمان حرم رحمن و قاصدان کعبه عرفان مکدر نموده اند ایکاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان مینمود این عبد حاضر و از حَق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علی خداوند رحمن در فرقان که حجت باقیه است ما بین ملاً اکوان میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین تمنای موت را برهان صدق فرموده و بر مرآت ضمیر منیر معلوم است که الیوم کدام حزب اند که از جان در سبیل معبود عالمیان گذشته اند و اگر کتب استدلالیه این قوم در اثبات ما هم علیه بدماء مسفوکه فی سبیله تعالی مرقوم میشد هر آینه کتب لا تحصی ما بین بریه ظاهر و مشهود بود حال چگونه این قوم را که قول و فعلشان مطابق است میتوان انکار نمود و نفوسی را که از یک ذره اعتبار در سبیل مختار نگذشته و نمیگذرند تصدیق نمود .

و در لوحی است قوله الاحلی این عبد از اهل علم نبوده و بلاد بعید نرفته و بحسب ظاهر در بیت یکی از رجال دولت متولد شد و باو منسوب .

و در لوحی است قوله الاعلیٰ اینکه از حجیت کتاب سئوال نموده بودید حجیت ما نزل فی هذا الظهور اظهر از آن است که بدلیل محتاج باشد دلیله نفسه و برهانه ذاته هر ذی شَم منصفی عرفش را استنشاق نموده و می نماید ملاحظه نمائید در این ظهور کلّ عالم اند که بمدارس نرفته و تحصیل علم ننموده و از بیت اهل علم هم ظاهر نشده و اکثر ایام عمرش مبتلا و در سجنهای متعدده مسجون بوده معدلک قلمش معین فرات علوم نا متناهی ربّانی گشته و اگر بدیده مأزّه از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن بحر علم و حکمت را مَوّاج ببند و همین قسم که علم حَقّ محیط بوده همین قسم در سائر صفات و اسماء حَقّ ملاحظه نمائید و این آیات یک ظهور از ظهورات حَقّ است اگر تفصیل این مقامات ذکر شود این الواح کفایت ننماید اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانید که کلّ تصدیق مینمایند چه که مفر و مهربی مشاهده نمی نمایند الاّ الله المتکلم الناطق العالم السميع البصیر زود است که نفوذ کلمه الهیه و احاطه قدرتیش را ملاحظه مینمائید اگر چه حال هم مشهود و واضح است مع آنکه در سجن بین ایدی غافلین بوده ظاهرأ و باهراً تصریحاً من غیر تأویل از ملوک و مملوک کلّ را بکمال اقتدار بشطر مختار دعوت فرموده و نظر بضعف عباد شأن این ظهور ذکر نشده الاعلیٰ قدر مقدور ما قدر الله حَقّ قدره و بعضی از ضعفاء چون بمقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده اند بر عظمت آیات الهیه مطلع نگشته اند این است که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادعاهای باطله نموده اند و شأن حق را منحصر بآن دانسته اند چنانچه نازل شده و منهم من ظنّ انّ الایة تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتصال الف فی آخرها او بزیادة نون علی امثالها و ظنّ انها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا والله بل او حی الشیطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی قوله جلّ بیانه . آیا سبب آنکه این بلائی عظیمه را قبول نموده اند و در دفع آن دست در نیاورده اند چه بوده و علت تسلیم و سکون چه سبب منع قلم اعلیٰ در صباح و مساء و اخذ زمام بقدرت و قوت مولی الوری .

و در لوح عدل است قوله الرفع الاسنی قل یا قوم ما انادی بینکم بنفسی لِنفسی بل انه ینادی کیف یشاء بنفسه لعباده و یشهد بذلك ضجیعی و صریخی ثم حنین قلبی لو انتم من المنصفین ان ورقة التي اخذتها اریاح مشیة الله هل تقدر ان تستقر فی نفسها لا فوالذی انطقی بالحق بل تحرکها کیف تشأ انه لهوا الحاکم لما یرید و انّ حرکتها ثم اهتزازها فی نفسها لیکون شاهدا علی صدقها لو انتم من العارفين فانظروا یا قوم کیف حال عباد الذی وقع تحت انامل ارادة ربک الرحمن ینفمخ فیهِ نفس الرحمن هل یقدر ان یصمت فی ذاته لا فور ربکم العزیز المّان بل یظهر منه فنون الالجان کیف یشاء و انه لهو العزیز الحاکم القدير و هل تقدر الشمس ان تطلع من افق الامر من غیر ضیاء او تستطیع ان تمنع الاشیاء من انوارها لا فو نفس البهاء و یشهد بذلك کلّ منصف بصیر قل یا قوم انّ اصابع قدرة ربکم العلی الابهی تحرک هذا القلم الاعلیٰ و هذا لم یکن من عندی بل من لدی الله ربکم و ربّ آبائکم الاولین .

و در لوحی دیگر است قوله الاعلیٰ بسم ربنا الرحمن تلك آیات الله نزلت بالحق من جبروت الله المهیمن القیوم و فیها قدر کُل ذکر خیر و لكن اکثر الناس هم لا یفقهون قل ان مثل الآيات کمثل الماء کما ان من الماء یحیی الاجساد کما انتم تشهدون کذلک من الآيات یحیی الارواح و تنبت من ارض العرفان اشجار عز مرفوع قل انّها مرّة تظهر علی حکم النار و بها تشتعل افئدة الذین هم توجهوا الی الله العزیز المحبوب و مرّة تجدها علی حکم الماء لان منها حی کُل ماکان و یحیی کُل ما یكون و انّها لسدرة المنتهی و ما خلق منهاهی اثمارها لو انتم تعرفون و انّها لمسجد الاقصی یطوفن فی حولها عباد مکرمون و انّها لشمس المعانی و یتربی منها حقایق کلشی لو انتم تعلمون و انّها لحبل الله من بریته من تمسک بها فقد نجی و من تخلف انهم هم المغرقون و انّها لقمص الله بین السموات و الارض و منها یجدن الممكنات رائحة الله المهیمن القیوم و انّها هی ورد هذا الرضوان طوبی لمن ترشده الی هذا المقام العزیز المحمود کُل ذلك لنسبتها الی اسمی المنزل و انه قد کان مقدساً عن کُل ما یدکرو یعرف بما خلق بین الکاف و النون قل یا قوم انّها لسلسبیل الّذی جرى عن یمین العرش فضلاً من عنده اذا انتم فاشربون .

و در کتاب اقدس است قوله الابهی انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الاقی الی الله الابدی انه خیر لکم عما کتز فی الارض لو انتم تفقهون .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است قوله الاعز این مظلوم مدارس نرفته مباحث ندیده ... و از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله المبین ... در مدرسه علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت نمودند در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مؤانس و مجالسشان از بزرگان ایران بودند نه از اهل معارف .

و قوله الاعلیٰ یا معشر العلماء هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یحول فی مضممار الحکمة و البیان لا و ربی الرحمن کلّ من علمها فان و هذا وجه ربکم العزیز المحبوب .

و در مناجاتی از آنحضرت است قوله الاجذب الاحلیٰ یا محبوب البهاء و مقصود البهاء کّلما سترت نفسی اظرتها بامرک و کّلما فررت منهم ارجعتنی الیهم بقدرتک و سلطانک و کّلما سکنت فی البیت صامتا عن ذکرک انطقتنی بمشیتک و اشتعلتنی فی حیّک علی شأن اخذ زمام الاضطبار عن کفی و خرجت عن البیت منجذبا الیک و نادیت باعلی النداء بین ملاء انشاء...یا قوم اما اظهرت نفسی بآیات بینات و اما جئتکم عن مطلع الاسماء و الصفات و اما تلوت علیکم الله الکبریٰ و اما زینتاً سماء البیان بزینة المعانی و التبیان و اما دعوناکم بالله ربکم الرحمن و اما یننا لکم اسرار العرفان و اما اظهرت امر الله بین عباده و اما اظهرت آثار الله بین بریته فلم اعرضتم عتی و کفرتم بآیاتی ... و انت تعلم بانّی لما رأیت ذلة امرک بین خلقک قمت علی ارتفاعه بین مملکتک و ما کان فی ذلك الايام احد ان یدکرک بین عبادک بسلطنتک و اقتدارک و الذین اعترضوا علیّ انهم ستروا وجوههم خوفاً من انفسهم و انت لما اردت اظهار کلمتک و اعزاز امرک اقمتمنی و انطقتنی و اظهرتنی

و در لوح خطاب بنصیر است قوله الاعلیٰ عجب است از این عباد غافل نا بالغ که درین مدت که شمس جمال ذوالجلال در وسط زوال مشرق و لائح بوده احدی بیصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلیظ اوهام از عرفان ملیک علام منع نموده اند و باو هن البیوت از مدینه طیبه محکمه صمدانیه محروم مانده اند .

و در لوح خطاب بسلمان قوله الاعلیٰ . ای سلمان ابتلایم بین ملل و دول دلیلی است قوی و حجتی است محکم در مدت بیست سنه شربت آبی براحث ننوشیده ام و شبی نیاسوده ام گاهی در غل و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر اگر ناظر بدنیا و ما علیها بودم هرگز باین بلایا گرفتار نمیشدم .

و در لوحی دیگر قوله الاعلیٰ . چنانچه درین کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور باز دارند غافل از اینکه این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یتدل الله ما یشاء و انه علی کلشیئی قدیر .